

تأملاتی اساسی در باب اسطوره و بازنویسی

آرش ابوترابی



۳

ابتدایی، برای آغاز برنامه نقد بازپرداخت اساطیر ارائه شود. هم چنین، در فقدان برنامه‌های مداوم و مؤثر فرهنگی، تمایل آزمندانه و سرکوفته نگارنده، مستوجه راهبردهای دستوری برای جریان کتابسازی و آموزش نیز هست.

شاید اگر چالش‌های خواسته و ناخواسته بر سر این مساحت، با اختصاصات بومی اسطوره‌شناسی ایرانی همراه شود، شاهد تولید یک نظریه سترگ بومی باشیم. به هر روی، در سطور زیر، در پی آنیم که با تجدید صورت‌بندی تعریف اسطوره و نقش فرهنگی آن، ارزیابی خود را از تعامل این عنصر با مساحت ادبیات کودک و نوجوان گسترش دهیم. بیساطت پیرنگ در داستان‌های اساطیری که معمولاً آن را به صباوت بشریت منسوب می‌دانند، بسیاری را به بازپردازی مضامین اساطیری برانگیخته است. خاصه آن که اسطوره‌های ملی و مذهبی، در ذات خود، علاقه و اقبال به باز تولید خود را توجیه می‌کنند. چرا که اسطوره‌های ملی، ناقل شاخصه‌های ملی هستند و اسطوره‌های مذهبی، نه تنها در قرائت ثانوی، بلکه حتی در متون اصیل، حاوی یافته‌های اخلاقی و اعتقادی‌اند. امروزه گه‌گاه دیده می‌شود که پرداخت‌های مضامین اسطوره‌ای، علاوه بر ایفای نقش در امتداد و سرریان مذهب و ملیت، به قصد بازنمایی غنای فرهنگ کهن، تولید و منتشر می‌شوند. با وجود این، ملاحظه اسطوره از

چندی پیش تصمیم گرفته بودم یادداشتی انتقادی بر کتاب «قصه شیرین یادگار زریران»، اثر محمدرضا یوسفی بنویسم. این کتاب، خود بازپرداختی است از متن کهن و افسانه مانند «یادگار زریران» که برای نوجوانان فراهم شده است.

در تقایب برآوردن این خواسته، دریافتم که به میانی نظری دقیق‌تری نیاز دارم. تأملات حاضر که خالی از اجمال و پراکندگی نیست، حاصل همان تلاش‌هاست که در آن مقاله انتقادی نمی‌گنجید و جایگاهی مستقل می‌جست. اساس این تأملات، ملاحظه اسطوره، به عنوان عنصری با رفتار زبانی است که سرانجام، تحت تعریف ویژه و عام ما از زبان، انگاره‌های اسطوره‌شناختی را از حوزه معمول روان‌شناسی تاریخی و روان‌شناسی جمعی، به حوزه معرفت‌شناسی می‌کشاند. پیش فرض نامستند ما آن است که رفتار زبان‌های متعارف، می‌تواند دقیاسی برای کشف و پیش‌بینی رفتار زبان‌های نامتعارف باشد.

تمام مقصود این پراکنده‌ها آن است که چند سنوان اختصاصی و اساسی، هر چند خام و

زوایایی جز این‌ها خالی از ضرورت نیست.

اگر چه تصور رایج آن است که اسطوره مستقیماً و در وهله اول، به الگوهای بسیط ذهنی و رفتاری کهن و یا روایات تاریخ گونه و سنت نمای مردود مربوط است، شاید بتوان رفتار زبانی اسطوره را مهم‌ترین خصیصه آن دانست. زبان، فرایندی است اجتماعی که کار ویژه آن، تقلیل تصورات و مفاهیم نامحدود، به مفاهیم محدودتر است. در واقع، یک زبان کار آمد و ایده‌آل، نیمه دیگری نیز دارد که تکثیر مفاهیم محدود به نامحدود را در ذهن مخاطب، تضمین می‌کند. این فرایند، بیان معرفت‌شناسانه همان چیزی است که در دیدگاه روان‌شناختی زبان، به «نظام دلالت» معروف است. در حقیقت، هر اسطوره نیز درست مانند یک واژه، مفهوم محدود شده معنای نامحدودی است که در مجموعه مرجع مفاهیم بین الازمانی حضور دارد؛ یا این تفاوت که واژه ظاهراً و معمولاً از جنس آواست، اما درباره جنسیت اسطوره، به تأملات پیچیده‌تری نیاز است.

هنگامی که به رفتار زبانی اسطوره اشاره می‌کنیم، ناخود آگاه، هم چنان که به مفاهیمی چون تفکیک زبان‌های مرده و زنده، زایش و فرسایش زبان و اتیمولوژی زبانی قائلیم، می‌توانیم همین مفاهیم را درباره اسطوره‌ها نیز اعتبار کنیم. مثلاً بر خلاف کسانی که اسطوره را صرفاً یک ساخت تاریخی می‌دانند و طبعاً اسطوره‌ای‌تر بودن را در گرو کهن‌تر بودن می‌انگارند، ما اسطوره‌های کهن را که نقش اجتماعی خود را از دست داده‌اند، اسطوره مرده می‌دانیم. مثلاً شخصیت اسطوره‌ای گرشاسب، اگر چه روزگاری از جنبه مؤثرترین اسطوره‌ها بوده، اینک با انتقال حیثیت صوری خود به شخصیت رستم، همان رستمی که می‌شناسیم، خود در عداد اسطوره‌های مرده درآمده است.

در زبان، به معنی معارف آن، گستره معانی

شامل تمام مفاهیم متصور در مقطع موردنظر یک قومیت زبانی است. اما گستره معانی زبان اسطوره‌ها، به همان وجهی که مورد تعریف ماست، عبارت از گستره معارف مبین سرشت انسان - جهان در مقطع مشخصی از یک قومیت اسطوره‌ای است. معارف مبین سرشت انسان - جهان را از بسیار پیشتر، به راحتی فلسفه نامیده‌اند. قومیت اسطوره‌ای که در قیاس با قومیت زبانی ملاحظه می‌شود، مجموعه‌ای است از جوامع هم اسطوره و اهمیت آن، مشابه اهمیت جوامع هم‌زبان است. این همان چیزی است که اسطوره‌شناسان را برمی‌انگیزد که در پی کشف اشتراک‌های اساطیر دو جامعه، به عنوان نمادی از اشتراک پیشینه، اشتراک ذهنیت و احتمالاً اشتراک آتیه باشند. این که «قومیت اسطوره‌ای» تا چه اندازه، واقعیت خارجی مؤثری به شمار می‌آید، عمیقاً محل تردید و تأمل است. به هر تقدیر، احسان نسبت به قومیت اسطوره‌ای، همان انگیزه‌ای است که اسطوره‌های ملی را به عنوان دستمایه امتداد قومی و ملی، در برنامه مطالعات کودکان و نوجوانان گنجانده است.

تقابل مشهود قومیت‌های زبانی با جامعه جهانی، در دنیای مدرن، به معنای امحای زبان نیست، بلکه به منزله تحمیل یک زبان فراگیر بر جهان، به عنوان قومیت یگانه زبانی است. به همین ترتیب، آیا می‌توان قومیت‌های اسطوره‌ای را در تقابل با جامعه جهانی دانست و سرانجام، تولد قومیت یگانه اسطوره‌ای را پیش‌بینی کرد؟ آیا روند گفت‌وگو یا نبرد تمدن‌ها، نسبتی با گفت و گو یا نبرد اسطوره‌ها دارد؟ باید به یاد داشت که این دغدغه، دغدغه مدرنی نیست، بلکه مثلاً در مراحل گسترش ادیان بزرگ، همواره بین نظام اسطوره‌ای دینی که دارای امتیاز فراگیری و شمول است و نظام‌های اسطوره‌ای یومی، چالش جدی وجود داشته است.

ظرفیت معنایی ذهن ایشان را می‌افزاید. به این ترتیب، در آزمون‌های هوش عمومی، قسمتی از ارزیابی، مربوط به تخمین وسعت واژگانی کودک است. در این آزمون‌ها، هر چند می‌توان از آمیختگی واژه‌ها، واژه‌ای جدید آفرید و یا قراردادهای زبانی جدیدی جعل کرد، هوش آزمایشان و زبان آموزان، متوجه همان واژگانی می‌شوند که در ایجاد بیافیت اجتماعی زبان مشارکت دارند. به همین قیاس، گستره اسطوره‌شناسی کودکان و نوجوانان، مبین ظرفیت انتزاعی و قابلیت فلسفی ذهنیت ایشان است. به عبارت دیگر، برای افزایش این ظرفیت، می‌توان بر آموزش اساطیر تکیه کرد. البته، اسطوره‌ها، تنها تا آن جا که اسطوره‌اند، می‌توانند این نیاز را برآورده سازند؛ یعنی همان‌طور که آواها در یک پردازش نظام‌مند، تبدیل به واژه می‌شوند، اشخاص و داستان‌های متضمن آن‌ها نیز در پرداختی ویژه، کارکرد فوق را بروز می‌دهند. در باره این پرداخت ویژه، پس از این سخن خواهیم گفت.

گفتیم که حوزه معنایی اساطیر، عبارت از بنیان‌های انتزاعی فلسفی است که اسطوره در اصل؛ برای تعبیر از آن‌ها وضع شده است. با ملاحظاتی فوق، پاسخ به این سوال که کدام گروه از اساطیر باید مورد مطالعه کودکان و نوجوانان واقع شود، دقیقاً در گرو آن است که برنامه‌ای برای توسعه ذهنیت فلسفی ایشان بر حسب آیتم‌های فلسفی و شبه فلسفی تنظیم شود و بر اساس این سبب، ترتیب و ارتباط اساطیر مورد نظر، مشخص گردد. بنابراین، اینکه دومین پرسش اساسی طرح خواهد شد:

سبب مضمین فلسفی و شبه فلسفی مناسب برای کودکان و نوجوانان چیست و هر یک از آن‌ها مورد حمایت کدام اسطوره‌هاست؟

این پرسش، از جمله دغدغه‌های مشهور افلاطون، در تبیین نظام مدینه فاضله است. آن‌گاه که

اینک، مقدمات طرح اولین پرسش در این نگاره مهیاست:

«در برنامه بازپردازی اساطیر، برای کودکان و نوجوانان (اگر اصلاً چنین برنامه‌ای محتمل‌الوقوع باشد) سهم اسطوره‌های قومی و اسطوره‌های جهانی چه اندازه است؟

نوع پاسخ به این پرسش، البته وابسته به دیدگاه پاسخوران نسبت به جریان جهانی شدن و تعبیه جایگاه قومیت و اختصاصات بومی در جامعه جهانی است. به هر روی، واقعیت آن است که دستگاه کتابسازی کودکان و نوجوانان، از بازپردازی اسطوره‌های غیربومی، تقریباً رویگردان بوده و توجه خود را بیشتر به اساطیر منی واگذاشته است. این رویه، البته پس از انقلاب اسلامی، تشدید شده است.

شایان ذکر است که تعبیر زبانی از جایگاه و نقش اسطوره نیز چیز جدیدی نیست. نویسنده انجیل یوحنا و نیز خداوند در قرآن کریم، از مسیح به عنوان «کلمه» یاد کرده‌اند. براساس همین انگاره، ابن عربی، در فصوص الحکم خویش، هویت باطنی هریتی را عبارت از کلمه‌ای خاص می‌داند. به عبارت دیگر، این کتاب رازورزانه، سراسر گونه‌ای اسطوره‌شناسی عرفانی سامی - اسلامی است.

پیشتر به ارتباط بنیادی اسطوره با فلسفه، به عنوان معارف‌مبین سرشت انسان - جهان اشاره شد. بسیاری از محققان تاریخ فلسفه، اسطوره‌پردازی را گذار از مرحله ملاحظه جزئیات، به مرحله اندیشه فلسفی می‌دانند. در این گذار، اسطوره ناچار از تقویت سرشت انتزاعی خود است.

اگر بتوانیم دلایل، مزایا و توجیحات گنجاندن برنامه آموزش واژگان را در دروس و دوره‌های مطالعاتی کودکان و نوجوانان دریابیم، می‌توانیم لزوم آموزش و آشنایی نوجوانان با اساطیر را نیز درک کنیم. آموزش واژگان، نه تنها کودکان را به ابزار ارتباطی موثرتری مسلح می‌سازد، بلکه

وی فعالیت شاعران را در مدینه خود محدود می‌کند، کم‌تر متوجه چکامه سرایان است. آن سان که فن شعر ارسطو گواهی می‌دهد، مراد از آن چه به «شاعر» ترجمه شده، در یونان کهن، آن نوع تراژدی است که پرداخت‌های شاعرانه از جنبه‌های گزیده اساطیر، عمدتاً برای اجرا بر صحنه‌های نمایش‌های عمومی، فراهم می‌آورد. حساسیت افلاطون که نظام حکمی را رکن مدینه قرار داد، بسی پرده متوجه زیرساخت فلسفی اسطوره‌هایی است که در دنیای فکری متنوع یونان باستان، سلیقه جزمی وی را به چالش می‌طلبند.

باری، اگر بناست اسطوره از مزیت‌های تجریدی و انتزاعی خود برخوردار باشد، لاجرم، به همان ترتیبی که افلاطون، ایده‌های انتزاعی خود را نه در ضمن دنیای معتاد و ملموس جزئیات، بلکه در اقلیمی ماورایی جا می‌دهد، اسطوره و داستان متضمن آن نیز باید در نیدانی مجرد و ساورایی واقع شده باشد. چرا که آمیختگی و پیچیدگی دنیای ملموس طبیعی، مانع بروز خواص انتزاعی اسطوره است و حتی رفتار و کارکرد زبانی اسطوره را نیز تهدید می‌کند. سرشت انسان - جهان، به قدر کافی و با کیفیتی مبهم، در ضمن مصادیق انسان و جهان یافت می‌شود و تبیین این سرشت، جز با تقلیل جزئیات به دست نمی‌آید. به این ترتیب، ظرف زمانی و مکانی اسطوره، متعلق به «دیگر مکان» و «دیگر زمان» است. این مفهوم، بالاخص در اسطوره‌های مذهبی، به وضوح قابل مشاهده است. هنگامی که مفاهیم ازل، ابد، ملکوت، ارض مقدس و نیز تاریخ مقدس از جمله مفاهیم انزای ادیان به شمار می‌آیند.

در کنار وضوح فلسفی اساطیر نسبت به جزئیات روزمره زندگانی، نوستالژیای عبور و اتحاد با دیگر مکان و دیگر زمان، از مشخصات قطعی افراد قومیت اسطوره‌ای است. از جانبی، این نوستالژیای، خودشناسه و شناخته‌میزان توفیق

زبانی اسطوره و توافق زیرساخت فلسفی آن با افراد قومیت مزبور است. این نوستالژیای، مبنای توجیه روان‌شناختی حضور عناصری چون «آیین» و «نماد» و بالاخص آیین‌ها و نمادهای «زیارت» در فضای اسطوره باوری مذهبی و ملی است.

در این جا ذکر یک مثال، خالی از فایده نخواهد بود: بی‌شبهه، موثرترین و فراگیرترین اسطوره در تاریخ جهان، اسطوره مسیح است. این اسطوره، از آن جهت که مورد پردازش برای کودکان و نوجوانان قرار گرفته است نیز واجد اهمیت تجربی خاصی است. هر چند مکان و زمان زندگانی مسیح نسبتاً روشن است؛ رشته در هم شده پیشگویی‌های انبیا، انگاره قدیمی‌تر ارض موعود و سرانجام، تصویر اورشلیم آسمانی در کتاب مکاشفات، این مکان و زمان را از زمان‌ها و مکان‌های مشابه، ذاتاً متمایز می‌کند. داستان فستی این اسطوره که همانا روایات چهارگانه انجیل است، از این «زمان مقدس»، به عنوان «آمدن ملکوت خدا» تعبیر کرده است که نوعی اتحاد موقت «این زمان» و «این مکان»، با «دیگر زمان» و «دیگر مکان» است. نوستالژیای این «دیگر مکان و زمان»، انگیزه قومی «زیارت کلیسای مزار مقدس» و حتی جنگ‌های صلیبی را فراهم آورده است.

محور فلسفه زیرساختی این اسطوره، هر چند ادعایی جنجالی است، عبارت از مفهوم ماورایی «نجات الهی» است. عوارض نوستالژیای این مفهوم، انتزاعی، به چند جنگ و زیارت خلاصه نمی‌شود، بلکه مهم‌تر از همه، موجد ایده متعالی «زیستن در کتاب مقدس» است. این سفر، گریز به مکانی که نماد دیگر مکان است، به حساب نمی‌آید، بلکه سفری است به قصد اتحاد با وقایعی که نه حوادث اتفاقی، بلکه عوارض ذاتی شخصیت اسطوره تلقی شده‌اند. زیستن در کتاب مقدس، سلوکی انتزاعی است و تنها تفاوت آن با سلوک به سوی عالم مثالی

حال می‌توان سومین پرسش محوری را در نقد غایت انگارانه یک پرداخت از مضامین اسطوره‌ای، مطرح کرد:

روایت این اسطوره تا چه اندازه اساطیری و تا چه اندازه ضد اساطیری است؟

این پرسش، خود حاوی اجزای کوچک‌تری است که درباره عوامل زیر کنججوی می‌کنند:

- میزان جهت‌گیری انتزاعی روایت
- میزان توفیق روایت در انگیزش نوستالژیایی

- میزان توفیق روایت در پرداخت دیگر مکانی و دیگر زمانی

اگر واژه را در کارکرد گفتاری خود، ساختاری محدود شده بدانیم که مشغول و ساطت میان دو مفهوم نامحدود مشابه، از مجموعه مفاهیم بین الازدهانی است و نیز اگر آن را غایت نیجه اول این فرایند بیتکاری، می‌توانیم به همین قیاس، پرداخت و روایت اساطیری را همان نظام صوری ویژه‌ای بدانیم که رفتار زمانی اسطوره را سبب می‌شود.

حال باز خواهیم گشت به پرسشی که پیش از این و نهاده بودیم:

جنس اسطوره چیست؟ آیا اسطوره از جنس داستان است یا از جنس شخصیت؟ اگر چه هم در نظرنگاه پدیدارشناختی و هم به اعتقاد پاره‌ای از اندیشمندان اگزیستانسیالیست، هویت و ماهیت انسانی، فارغ از رفتار، کنش و تاریخچه وجود ندارد، باید توجه داشت که این الزام، در پیرویه بازشناسی شخصیت، به عنوان جزئی از عالم خارج صیقل می‌یابد، حال آن که شخصیت اسطوره‌ای را می‌توان از جنس عناصر ذهنی پنداشت.

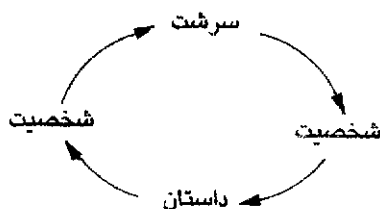
از طرفی، شخصیت مدار بودن اسطوره، وجه ممیز آن از سایر عناصر زبانی داستان‌مند است و داستان‌مند بودن آن، تعریف اسطوره را از تعریف عسومی «نماد» متمایز می‌سازد. شاید بتوان

افلاطونی، ماهیت داستانی آن است که نشان می‌دهد اسطوره، جایی میان داستان و فلسفه دارد. شاید بهتر بود به جای داستان، از واژه «کنش» استفاده می‌شد.

پیشتر گفتیم که یک زبان، در صورتی موفق است که واجد مکانیزم متقابل تبدیل و تکثیر محدود به نامحدود نیز باشد. در میدان عمل زبانی اسطوره مسیح، این مکانیزم، هنگامی ظهور می‌کند که با توجه به رستاخیز مسیح، حضور وی در دنیای ملموس تضمین می‌شود و سرانجام، ایده «زیستن مسیح در آدمی» مطرح می‌گردد. به این ترتیب، مسیح به یک مفهوم اسطوره‌ای کامل و موفق بدل می‌شود. «زیستن مسیح در آدمی»، توسعه و تکثیر مفهوم ماورایی «نجات الهی» در گستره نامحدود دنیای محسوس و روزمره انسانی است. به نظر می‌رسد که در این جا با تسلسلی از بسط و قبض‌های زبانی مواجهیم.

به این ترتیب، می‌توان به دو جهت روایی متضاد قائل بود: «روایت اساطیری» با جهت تجریدی و «روایت ضد اساطیری» با جهت تکثیری و ملموس. به عنوان مثال، روایت انجیل مخصوصاً انجیل چهارم، یک «روایت اساطیری» است، اما روایت کازانتزاکیس از اسطوره مسیح، «روایت ضد اساطیری» است. روایت اساطیری، کوششی انتزاعی است که برای حضور در «دیگر مکان» و «دیگر زمان» صورت می‌گیرد، اما روایت ضد اساطیری، می‌کوشد شخصیت و داستان اسطوره را در واحدهای محسوس و دم دستی تکثیر کند. در مقایسه روایت‌های سنتی «بودا» با «سیدارتا»ی هسه، می‌توان به خوبی نقش تمایلات ضد اساطیری را مشاهده کرد. اما از آن جا که مبدأ روایت ضد اساطیری، همان مقصد روایت اساطیری است، یعنی دیگر مکان، نوستالژیایی اساطیری در هر دو آن‌ها، هر چند گاهی کاملاً ضمنی، همواره ملموس است.

اسطوره را در کارکرد زبانی آن، حاوی نوعی تقلید دو درجه‌ای دانست و به چرخه زیر قائل شد:



از آن جا که این نمودار، بیشتر نمایشگر چرخه پرداخت خلاقانه داستان‌های سرشتماست و در کارکرد زبانی اجتماعی اسطوره، همواره این چهار مرحله مطرح نیست، من بیشتر مایلم به دیاکرام زیر معتقد باشم:



این دیاکرام، نشانگر دو جریان زبانی متمایز است که در یک نقطه مشترکند. به عبارت دیگر، تجلی انسان - جهان، در شخصیت و تجلی سرشت شخصیت در رفتار، کنش و حادثه هر یک تقلیدها و تحدیدهایی است که مستقلاً کارکرد زبانی دارد و آن چه در حوزه ادبیات قابلیت پرداخت روایی دارد، عمدتاً حلقه دوم است. این حلقه، مبنای آموزش‌های ادبی دنیای باستان را نیز فراهم آورده است.

در این جا باز مایلم مثال خود را متوجه اسطوره مسیح نمایم. در حقیقت، عنایت مجدانه مسیحیان و مخالفان آن‌ها نسبت به بازنمایی جنبه‌های متنوع این اسطوره در طول ۲۰ قرن، آن را به بهترین نمونه برای بررسی‌های جامعه‌شناختی و ادبی اسطوره‌شناسان تبدیل کرده است.

متألهین مسیحی، خاصه پروتستان‌های معاصر، در مقایسه ضمنی میان شخصیت و داستان مسیح و به عبارت دیگر، میان ذات مسیح و روایت کتاب مقدس، به ایده‌ای برجسته دست یافته‌اند که قسمتی از ارغنون معرفت‌شناختی الهی ایشان را ترسیم می‌کند. این ایده، غالباً در این دو عبارت نهایتاً هم معنی طرح می‌شود: «خداوند در مسیح، خود را مکتشف می‌کند» و «خداوند در مسیح عمل می‌کند». این دو عبارت، به ترتیب، دو چرخه دیاکرام مورد علاقه ما را ترسیم می‌کنند.

در ادامه، به چهار دلیل مایلیم مثال کاملاً متفاوتی را تشریح کنم. اول به این دلیل که خوانندگان نیندازند بنیای این نوشتار، ملهم از اسطوره پردازای مذهبی سامی است. دوم آن که نمونه‌ای ارائه دهم که واجد رفتار، اما فاقد داستان متعین است. سوم آن که کاهش فاصله نماد و اسطوره را در فقدان داستان بنمایم و چهارم آن که از اساطیری سخن گفته باشم که روزگاری، در حکم اساطیر جهانی بوده‌اند و قسمتی از زبان مشترک مردمان هندوکش و جبل‌الطارق را تشکیل می‌داده‌اند:

اجرام سماوی، به لحاظ نقشی که در جریان امور عالم سقلی دارند، هر چند در یونان و روم باستان، تنها تجسد دستگاه اساطیر مذهبی - ادبی تلقی شده‌اند. در سرزمین‌های شرق دریای سرخ، مستقلاً دستگاه اسطوره‌های گسترده‌ای تشکیل داده‌اند که مدعی تبارک زبانی است که تمام مفاهیم معتاد انسانی را بسنده می‌کند. با این حال، به راحتی می‌توان آن‌ها را چنان که فلاسفه قائل بوده‌اند، صرفاً نمادهای فاقد شخصیت عقول متعالی و یا سرشت‌های انسانی و خوی‌ها و طبع‌های جهان دانست که با احراز موقعیت‌های قابل محاسبه سماوی، جهت تأثیر خود را بر اختر شماران و طالع بینان آشکار می‌کنند و هیچ معرفتی در باره سرشت انسان - جهان ارائه

داستانی جدید را جذب کند.

۲) اگر بناست روایت اساطیری، واسطه‌ای باشد میان داستان و فلسفه، باید نوعی ارتباط میان کلیات و جزئیات، میان الگوهای جاودانگی و حوادث فانی و سرانجام، ارتباطی میان دیگر زمان و دیگر مکان، یا دنیای ملموس متعارف برقرار کند. روش فلسفه در این خصوص، استفاده از استدلال و تامل و شهود فلسفی است، اما روش اسطوره، نمادسازی و تپ‌سازی است. به عبارت دیگر، یک روایت اساطیری، از لحاظی، شبکه‌ی تعامل تپ‌ها، نمادها و سرشت‌هاست و به این ترتیب، در هر روایت اساطیری، سیاهه‌ای از نمادها و تپ‌ها وجود دارد که گشودن آن‌ها، قسمتی از تفسیر اسطوره است.

۳) ایک می‌توان رسمی منطقی از اسطوره ارائه داد:

«اسطوره، عنصری اجتماعی است با رفتار زبانی که متضمن داستانی سرشت‌نا، شخصیت محور و انتزاعی باشد و به تبیین قسمتی از معارف مربوط به سرشت انسان - جهان بپردازد».

در ادامه، می‌توان به بازسازی نکاتی پرداخت که این نوشته قصد دارد به عنوان پاره‌ای تاملات خام و مقدماتی، درباره‌ی مبانی ارزیابی پرداخت‌های مضامین اسطوره‌ای، با قائب‌ها و کارکردهای اسطوره‌ای، مطرح کند:

الف - تعیین گستره قومیت اسطوره مضمون مورد نظر که مبین یاره‌ای از جهات کارآمدی آن است.

ب - ترسیم بنیان و محتوای فلسفی یا شبه فلسفی اسطوره و ارزیابی آن با توجه به مخاطبین.

ج - ارزیابی جهت‌روایی اساطیری یا ضد اساطیری اثر.

د - ارزیابی قابلیت انتزاعی اثر.

هـ - کیفیت پرداخت دیگر مکان و دیگر زمان.

نمی‌دهند. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که اگر اسطوره را لزوماً واجد شخصیت انسانی سرشت‌نا بدانیم، از ضمن یک داستان، هر چند بی‌انسجام و بسیط، ناچاریم؛ چرا که معرفت، مستلزم حکم است و فاصله حکم و داستان بسیار اندک است.

مثلاً قسمت عمده ایزدانی را که در یشت‌ها، به ویژه یشت‌های کهن، نیایش شده‌اند، می‌توان شاهی بر این مدعا دانست. شخصیت این ایزدان، غالباً متضمن داستان‌های نامنسجم یا ساده و بی‌گرهی است که میان یک یا چند نماد مادی و یک و یا چند ایده انتزاعی پیوند می‌زنند و سرانجام سرشت اخلاق مدار جهان را باز می‌نمایند و در تعریف اسطوره می‌گنجند. اما درباره‌ی همان عناصر سماوی، اگر رفتار نجومی‌شان را به شئون نمادی‌شان ضمیمه کنیم و این دو را در ارتباط با یکدیگر مورد ملاحظه قرار دهیم، با خلق ضمنی داستان، آن‌ها را از دنیای نمادهای صرف، به دنیای اساطیر بازگردانیده‌ایم؛ چرا که بدین ترتیب، سرشت‌ها و طبیعت‌ها را مورد قضاوت و حکمی غیر بدیهی قرار داده‌ایم.

در پایان، باید به چند نکته درباره‌ی داستان اسطوره اشاره کرد و سپس به ارائه تعریفی از اسطوره پرداخت.

۱) در یک اسطوره سنتی، شخصیت و روایت اساطیری، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. یعنی مثلاً ادیب، چیزی جز مجموعه سنتی حوادث مربوط به وی نیست. به عبارت دیگر، با کاستن یا تبدیل قسمتی از روایت اساطیری ادیب، اسطوره دیگری ساخته‌ایم که صرفاً شبه ادیب سنتی است. اصلاً یکی از شاخصه‌های روایت اساطیری، همین تبدیل ناپذیری است. با این وصف، اولویت و استقلال شخصیت اسطوره‌ای نسبت به داستان، وقتی مشخص می‌شود که مشاهده می‌کنیم شخصیت اسطوره، با حفظ صورت خود، می‌تواند بافت‌های

ح - تحلیل نمادها و تیپ‌های محتوای داستان و ایجاد ارتباط مستقیم میان آن‌ها و بنیاد معرفتی اسطوره.

ط - میزان استقلال شخصیت از داستان.

و - ارزیابی قابلیت نوستالژیایی اثر، به عنوان پیش‌بینی‌ای روان‌شناختی که ملاک توفیق روایت اساطیری است.

ز - توفیق داستان در ترسیم عوارض ذاتی و سرشتمای شخصیت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی